



جمال شورهچ (فیلمساز)

ابوالقاسم طالبی (فیلمساز)

محمد کاسبی (بازیگر)

رسول ملاقلی‌پور (فیلمساز)

شهیار یحجرانی (فیلمساز)

برونیز شیخ طادی (فیلمساز)

ناود میرباقری (فیلمساز)

مرتضی شعبانی (سینسدان)

پروانه معصومی (بازیگر)

مهدی قلیه (بازیگر)

ابراهیم حاتمی‌کیا (فیلمساز)

فرخ‌الله سلحشور (فیلمساز)

هادی محمدیان (یویاتنما)

مجید مجیدی (فیلمساز)

شهید آوینی (فیلمساز)

جواد اردکانی (فیلمساز)

نگاهی به مستند «همسایه بی‌نقص»

کشتن مادر چهار کودک به خاطر نژادش

فاطمه قاسم‌آبادی

در جامعه آمریکا بر خلاف فیلم‌هایشان، نژادپرستی به‌هیچ‌وجه شسته‌رفته و در چارچوب‌های خاص اتفاق نمی‌افتد. در دنیای واقعی هنوز هم سیاه‌پوستان برای زندگی در کنار سفیدپوستان دچار مشکلات و درگیری‌های فراوان هستند. کیلیسا... و سیاه‌پوستان جدا از سفیدپوستان بود، که رد شدن اتوبوس سیاه‌پوستان از محله‌های سفیدپوستان هم با پرتاب سنگ و رفتارهای بد و توهین همراه بود! در یک کلام، سفیدپوستانی که روزگاری حتی تحمل چند دقیقه دیدن سیاه‌پوستان از جلوی چشمانشان در اتوبوس را نداشتند، یک‌مرتبه تغییر نمی‌کنند و به‌اصطلاح روشنفکر نمی‌شوند تا همه نژادها را برابر بدانند. به خاطر همین هم هنوز نزدیکی سیاه‌پوستان و سفیدپوستان می‌تواند منجر به تنش و درگیری‌هایی شود که در نهایت به جنایت ختم می‌شود.

مستند «همسایه بی‌نقص» به کارگردانی «گیتا گاندبیر»، محصول سال ۲۰۲۵ شکبه تفکیکی‌است. در این مستند، درگیری یک همسایه سفیدپوست با همسایه سیاه‌پوستش که به قتل زن سیاه‌پوست ختم شد، به تصویر کشیده می‌شود.

داستان دو همسایه و دو نژاد متفاوت

ماجرای مستند «همسایه بی‌نقص» از زمانی شروع می‌شود که یک خانواده سیاه‌پوست به محله‌ای سفیدپوست می‌روند، ولی در این محله، زن میانسال‌ی زندگی می‌کرد به نام «سوزان» که طاقت دیدن آن‌ها را نداشت! «جیک اونز» مادری سیاه‌پوست و جوان بود که چهار فرزند داشت و تمام هم و غم زندگی‌اش، رسیدگی به فرزندانش بود و حتی در این راه، ساعت‌های کاری‌اش را مدام به خاطر بیشتر بودن کنار فرزندانش، تغییر می‌داد. ولی از زمانی که آن‌ها به این محله آمدند، آذیت و آزارهای فراوان هم شروع شد. او به بهانه‌های مختلف، هفته‌ای چند بار با پلیس تماس می‌گرفت و از خانواده سیاه‌پوست و فرزندان این خانواده شکایت می‌کرد. طبق فیلم‌های پلیس، از سال ۲۰۲۲ این شکایت‌ها شروع شد و هر بار پلیس سوزان را به آرامش و کنار آمدن با بچه‌ها دعوت کرد، ولی در نهایت در سال ۲۰۲۴ درگیری بین سوزان و بچه‌ها بسیار شدت گرفت؛ طوری که او تلبت بچه‌ها را برداشت و در حیاط خانه‌اش انداخت و وقتی بچه‌ها برای برداشتن تلبت‌شان به حیاط او رفتند، سوزان کفش‌های اسکی‌تی را به سمت سر آن‌ها پرت می‌کند! بچه‌ها می‌ترسند و فرار می‌کنند و وقتی مادرشان می‌فهمد سوزان چه کار کرده است، با عصبانیت به دم خانه سوزان می‌رود و در خانه‌اش را محکم می‌کوبد.

سوزان در مقابل این کار با اسلحه و از پشت در به سمت آجیک شلیک می‌کند و او را می‌کشد!



برده همیشه برده است!

در مستند «همسایه بی‌نقص»، می‌بینیم که رفتار سوزان از همان ابتدا با خانواده سیاه‌پوست خصمانه بوده است. این مسئله با شکایت‌هایش به پلیس به دلایل دروغین شروع شده بود و در ادامه به توهین و آزارهای فیزیکی و روحی و روانی کشیده می‌شود. در قسمتی بچه‌های آجیک عنوان می‌کنند که سوزان مدام به آن‌ها می‌گفت «برده‌های لعنتی» یا «شما سیاه‌ها همیشه همین‌طور هستین...» و... در فیلم‌ها و سریال‌های هالیوودی مربوط به سیاه‌پوستان، معمولاً سازنده‌ها سعی می‌کنند حتی رفتارهای بد سفیدپوستان علیه سیاه‌پوستان را روتوش کنند و از کلمات زشتی مانند «کاکاسیاه» هرگز استفاده نمی‌شود، ولی در دنیای واقعی انواع توهین‌ها از جانب سفیدپوستان به سر سیاه‌پوستان فرومی‌ریزد و کسی هم نمی‌تواند کاری کند. در مورد سوزان هم وضعیت به همین منوال است. او از ابتدای آمدن این خانواده سیاه‌پوست به محل، از هیچ آذیت و آزاری دریغ نکرد و حتی یک روز خوش برای آن‌ها نگذاشت. جالب این است که بقیه مردم محل هم تنها و در سکوت، تنها رفتارهای بد او را تماشا می‌کردند و هیچ حرکتی برای آرام کردن تنش بین آن‌ها نکردند.

عدالت بعد از یک سال اجرا می‌شود

بعد از شلیک بی‌رحمانه سوزان به آجیک از پشت در و کشتن آجیک، پلیس سر می‌رسد و این‌بار سوزان دستگیر می‌شود. در بازجویی‌ها سوزان عنوان می‌کند که به خاطر محکم کوبیدن در خانه‌اش توسط آجیک، چنان ترسیده که دست به اسلحه شده است! واقعیت این است که طبق گفته همسایه‌ها و پسران کوچک آجیک، سوزان قبلاً هم سر مسائل بی‌سر و ته برای آن‌ها اسلحه کشیده بود و تهدیدشان کرده بود که نباید به خانه او نزدیک شوند یا از محدوده جلوبش رد شوند.

در ادامه می‌بینیم که کسی که رفتارش تهاجمی بوده سوزان بوده و نه آجیک، ولی در نهایت سوزان بعد از بازجویی به‌راحتی آزاد می‌شود و به خانه‌اش برمی‌گردد! این‌بار بقیه همسایه‌ها که از هفت‌تیرکشی سوزان عصبانی بودند، با پلیس تماس گرفتند و در اعتراض به آزادی او شکایت کردند.

در انتها مخاطبین می‌بینند که بعد از ماه‌ها اعتراض و پیگیری، در دادگاه، سوزان که هیچ مدرک درستی برای تهدید جانی از طرف آجیک نداشت، به ۲۵ سال حبس محکوم می‌شود و سرانجام به زندان فرستاده می‌شود.

بچه‌های مادر و عذاب وجدان

بعد از کشته شدن آجیک، فرزندان او از نظر روحی، حال بسیار بدی پیدا کردند. پسران کوچک آجیک احساس می‌کردند که مادرشان به خاطر آن‌ها جانش را از دست داده و حالشان بسیار بد بود. در حقیقت کشتن برای دفاع از فرزندانش که مدام از طرف سوزان تهدید می‌شدند و در نهایت هم به سمت‌شان اسکیت سنگین پرت شده بود و برای اعتراض، به دم خانه سوزان رفت و سوزان هم از فرصت استفاده کرد و خشم و احساس نفرتش را با شلیک به او از پشت در، خالی کرد.

طبق شهادت بقیه مردم، آجیک بدون هیچ وسیله دفاعی و از پشت در، هیچ خطری برای سوزان نداشته است، اما سوزان از این فرصت برای کشتن آجیک استفاده کرد. بعد از این اتفاق شوم، سیاه‌پوستان دیگر برای محافظت از فرزندان آجیک پیش آن‌ها آمدند و بارگزاری مراسم‌های بزرگداشت برای آجیک، حمایت او از فرزندان را مایه افتخار دانستند و مدام به فرزندان‌ش یادآوری کردند که آن‌ها هیچ تقصیری در عمل پلید سوزان نداشتند و آجیک این کار را کرد تا فرزندانش در آینده شک نکنند آن‌ها انسان‌هایی هستند که هر کسی می‌تواند تحقیرشان کند و این ازخودگذشتگی مادری است که برای بچه‌هایش ارزش قائل است.

در نهایت سوزان به ۲۵ سال زندان محکوم شد، ولی این حکم نمی‌تواند ضرر مادی و معنوی که با کشتن مادر یک خانواده به آن‌ها زد را جبران کند و بار دیگر این ماجرا ثابت کرد که نژادپرستی کور، تا چه حد در جامعه آمریکا زنده است و می‌تواند همچنان قربانی بگیرد و سیاه‌پوستان را از حقوق طبیعی‌شان محروم کند.

تئاتر قرار بود هنر مردم باشد؛ هنری که در فاصله‌ای اندک با تماشاگر شکل می‌گیرد و برخلاف بسیاری از هنرهای پر هزینه، می‌تواند با کمترین امکانات، بزرگ‌ترین اندیشه‌ها را روی صحنه بیاورد. اما حالا بار دیگر نشانه‌هایی از شکل‌گیری یک جریان خاص و اشراف‌منش در تئاتر تهران دیده می‌شود؛ جریانی که در آن قیمت بلیت، تجمل محل اجرا، شهرت بازیگران و قدرت سرمایه (که اغلب مشکوک و آلوده است) گاه بیش از خود نمایش اهمیت پیدا می‌کند. ماجرای تازه، با اجرای تئاتر ارکسترال «آرش» دوباره این پرسش را به میان آورده است؛ مگر سروه‌های فعالیت هنرهای نمایشی در کشورمان در دهه‌های اخیر «تئاتر برای مردم» نبود؟ پس چرا نمایش‌هایی روی صحنه می‌روند که تئاتر را به محل خوش‌گذرانی «اژ ما بهتران» تبدیل کرده است! نمایشی که هنوز پرده‌اش بالا نرفته، اما قیمت بلیت آن به یکی از خیره‌های اصلی پیرامون آن تبدیل شده است. سقف قیمت اعلام‌شده برای برخی صندلی‌ها به حدود پنج میلیون تومان می‌رسد؛ رقمی که البته روابط عمومی پروژه درباره آن توضیح داده و تأکید

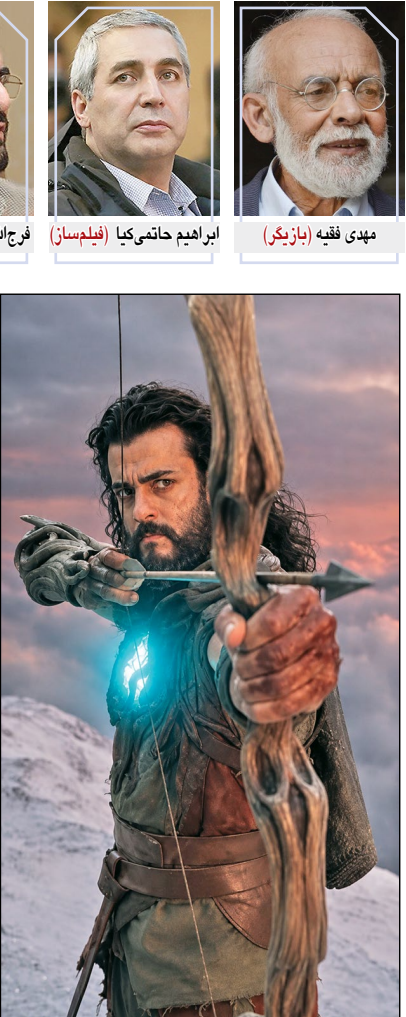
به بهانه اجرای نمایش ارکسترال «آرش»

تئاتر دوباره برای ما بهتران!

کرده بلیت‌ها در سطوح مختلف عرضه شده‌اند و قیمت از حدود یک میلیون تومان آغاز می‌شود. اما فارغ از اینکه گران‌ترین بلیت دقیقاً چند تومان باشد، اصل پرسش باقی است؛ چه اتفاقی افتاده که تئاتر، این هنر ذاتاً مردمی، دوباره دارد به کالایی برای اشراف و صاحبان سرمایه‌های بزرگ و آلوده تبدیل می‌شود؟ قطعاً بخشی از این پاسخ به اقتصاد سیاسی گروه‌های نزدیک به دولت و سیاست‌گذاری برخی مدیران و جریان‌ها برمی‌گردد. چون اجرای تئاترهای به‌اصطلاح لاچرزی، از دولت حسن روحانی آغاز شد و گسترش یافت. باز هم در دولتی با رویکردی ششیبه به همان دولت، پای نمایش‌های پرزرق‌وبرق و با قیمت بلیت نجومی به تالارهای گران‌قیمت و مخصوص اқشار فراست باز شده است!

این پرسش امروز بیش از هر زمان دیگری اهمیت دارد؛ زیرا «آرش» را نباید فقط به‌عنوان یک نمایش منفرد دید. این پروژه می‌تواند نشانه‌ای از بازگشت همان الگویی باشد که چند سال قبل با عنوان «تئاتر لاچرزی» یا «تئاتر اشرافی» در تئاتر ایران پیش آمد.

سسال‌ها پیش شعار «تئاتر برای همه» در مدیریت هنرهای نمایشی تکرار می‌شد؛ اما هم‌زمان نمایش‌هایی پدید آمدند که قیمت بلیت آن‌ها از توان بخش بزرگی از جامعه خارج بود و در سالن‌ها و مکان‌های مجلل اجرا می‌شدند. حتی سیدعباس صالحی، وزیر وقت فرهنگ و ارشاد اسلامی، در واکنش به این روند نوشته بود: «تئاتر لاچرزی تیر خلاص به این هنر مرده‌ی است.» اما شگفتا در دوره وزارت این وزیر فرهنگ‌ و محترم در این دوره هم باز شاهد روی گردانی تئاتر از مردم و رفتن به سمت تازه‌به‌دوران‌رسیده‌ها هستیم؛ چون علاوه بر احیای دوباره تئاتر لاچرزی، نمایش‌های مبتذل و هنجارشکن -اغلب با هدایت تماشاخانه‌های خصوصی- هم رو به گسترش نمایش‌هایی که در خدمت فرهنگ سرمایه‌محور هستند و با سرکوب ارزش‌های فرهنگی، جیب مخاطبانشان را



آرش فهم

تئاتر دوباره برای ما بهتران!

زمانی آغاز می‌شود که شهرت، جای توانایی تئاتری را بگیرد. سیاحش پلهورث، بازیگر سابقه‌دار تئاتر، دقیقاً به همین نکته اشاره کرده بود. در گفت‌وگوی که چند سال قبل با این بازیگر پیشکسوت سینما و تئاتر داشتیم، گفت که با حضور بازیگران سینما در تئاتر مشکلی ندارد، اما اگر بازیگری نتواند یک نمایش‌نامه را به تئاتر تبدیل کند و صرفاً به دلیل شهرتش روی صحنه برود، «تبدیل به کالا» می‌شود. این تعبیر، یکی از جدی‌ترین هشدارها درباره وضعیت فعلی تئاتر است.

امروز در بخشی از بازار فرهنگی، بازیگر فقط بازیگر نیست؛ یک «برند» است. تعداد دنبال‌کنندگان او در فضای مجازی، میزان شهرتش و قدرت‌ش برای فروش بلیت، تبدیل به بخشی از ارزش اقتصادی او شده است. در چنین شرایطی، ممکن است یک بازیگر جوان و مستعد تئاتر که سال‌ها آموزش دیده و روی صحنه‌های کوچک کار کرده، در برابر چهره‌ای مشهور که صرفاً به دلیل شناخته‌شدن وارد پروژه شده، هیچ شانس‌ی برای رقابت نداشته باشد. به این ترتیب، سرمایه و شهرت، استعداد را از میدان بیرون می‌کنند.

تاقش بزرگ تئاتر اشرافی

یکی از عجیب‌ترین تناقض‌های این جریان، فاصله میان محتوای برخی آثار و شیوه عرضه آن‌هاست.

سیاحش پلهورث درباره همین مسئله جمله‌ای صریح دارد: «همی‌توان در مکانی اشرافی یک نمایش را اجرا کرد و دم از فقر و عدالت زد.» او این سخن را در واکنش به اجرای نمایش لاچرزی «بیوانا» و با موضوع فقر و بی‌عدالتی‌ا می‌شد و با شکل و شمایل اشرافی و پر هزینه در سال ۱۳۹۷ بیان کرده بود. همچنان‌که امروز نمایش ارکسترال «آرش» با موضوع یک اسطوره ملی و حماسی روی صحنه رفته است، اما پس‌زمینه چنین نمایشی با موضوع آن در تناقض است.

اگر نمایش درباره مسائل ملی، مردمی و محرومان است، اما بلیت آن چند میلیون تومان



«سقف» نه تنها از نظر محتوا که از نظر فنی هم فیلمی ضعیف است چرا که موسیقی اغراق آمیز و سرسام‌آور، بازی‌های سطحی و کم‌جان و فیلمنامه فاقد انسجام آن همگی دست به دست هم داده‌اند تا این فیلم به جای اینکه روایتگر رشادت، صبر و دلآوری ملت ایران در جنگ ۱۲روزه باشد، به دستاویزی برای تمسخر مردم و سوءاستفاده از بودجه‌های دولتی تبدیل شود. فضای فیلم غیرواقعی و توهین‌آمیز است و حتی جزئیات ابتدائی تاریخی، مثل شرایط آب و هوایی نیز در آن، رعایت نشده‌اند.

هرچی بگه، گوش می‌دم. حتی تو...» این صحنه نه‌تنها تلخ و گزنده است،بلکه نوعی فروپاشی جایگاه و نقش پدر را دربرخی خانواده‌های به‌ظاهر مدرن شده امروز کمتر می‌شناسیم؛ پدر را یاد بیاوریم سکانسی را که یکی از اعضای خانواده خطاب به سگ می‌گوید: «لان هرکی مورث را از نزدیک دیده و لمس کرده است.

صفحه ۱۲

دوشنبه ۱۶ شهریور ۱۴۰۵

۲۵ ربیع‌الاول ۱۴۴۸ - شماره ۲۴۲۲۸



را نماد «تئاتر اشرافی» دانست؟ پاسخ روشن است: بحث بر سر یک نمایش نیست. در زمان نگارش این مطلب، «آرش» هنوز روی صحنه نرفته است و درباره کیفیت هنری آن باید پس از تماشای اثر سخن گفت. این پروژه ممکن است از نظر موسیقی، بازیگری، طراحی صحنه و فرم اجرایی تجربه‌ای قابل توجه باشد.

مسئله، مدل تولید و عرضه‌است. وقتی بلیت‌های چندمیلیونی، سالن‌های مجلل، ستاره‌های مشهور و تبلیغات گسترده کنار هم قرار می‌گیرند، جامعه حق دارد درباره آینده تئاتر سؤال کند. آیا تئاتر ایران دوباره به سمت اشرافی و گران شدن حرکت می‌کند؟ این‌ها پرسش‌هایی است که نمی‌توان با شعار «بخش خصوصی» از کنارشان عبور کرد.

ضدحمله به تئاتر اشرافی

راحل، تعطیل کردن تئاتر خصوصی نیست، راه‌حل، ایجاد یک اکوسیستم سالم و متوازن است؛ اکوسیستمی که در آن بخش خصوصی بتواند سرمایه‌گذاری کند، اما سرمایه جای هنر را نگیرد؛ سلب‌ریتی بتواند روی صحنه برود، اما شهرت جای استعداد را نگیرد؛ دال خصوصی بتواند فعالیت اقتصادی داشته باشد، اما تئاتر مردمی قربانی اجاره و گیشه نشود.

دولت نیز باید به جای تصدی‌گری، سیاست‌گذاری کند؛ حمایت هفدمذن از گروه‌های جوان، دانشجویی و شهرستانی داشته باشد؛ سالن‌های عمومی را در خدمت تولیدات متنوع قرار دهد و درباره پروژه‌های پر هزینه، ضوابط روشن و شفافیت اقتصادی مطالبه کند. نکته این است که صرف گران بودن یک بخش خصوصی دارد و نه ضد هنر. اتفاقاً لازمه سالم ماندن اقتصاد فرهنگ است، اگر سرمایه پاک و قانونی است، شفافیت می‌تواند از آن دفاع کند؛ و اگر مشکلی وجود دارد، نظارت می‌تواند جلوی تبدیل هنر به ابزار سوداگری را بگیرد.

مدیران تماشاگران بی‌طرف نیستند

در این میان، نقش مدیران فرهنگی را نمی‌توان نادیده گرفت. اگر بخش خصوصی و صاحبان سرمایه‌های مشکوک وارد تئاتر شده‌اند، دولت نمی‌تواند از مسئولیت سیاست‌گذاری کنار بکشد. خصوصی بودن یک سالن یا یک پروژه، به معنای بی‌قانون بودن آن نیست. در غیر این صورت، آیا قرار است آینده تئاتر ایران را بازار تعیین کند؟ اگر پاسخ مثبت باشد، نتیجه روشن است: پروژه‌ای که سرمایه و ستاره دارد، بیشتر دیده می‌شود و هنرمند جوان، گروه شهرستانی با نمایش کم‌هزینه و اندیشه‌محور، به حاشیه رانده می‌شود. این همان نقطه‌ای است که عدالت فرهنگی قربانی اقتصادی آزاد می‌شود. مثبت باشد، نتیجه روشن است: پروژه‌ای که سرمایه و ستاره دارد، بیشتر دیده می‌شود و هنرمند جوان، گروه شهرستانی با نمایش کم‌هزینه و اندیشه‌محور، به حاشیه رانده می‌شود. این همان نقطه‌ای است که عدالت فرهنگی قربانی اقتصادی آزاد می‌شود. مثبت باشد، نتیجه روشن است: پروژه‌ای که سرمایه و ستاره دارد، بیشتر دیده می‌شود و هنرمند جوان، گروه شهرستانی با نمایش کم‌هزینه و اندیشه‌محور، به حاشیه رانده می‌شود. این همان نقطه‌ای است که عدالت فرهنگی قربانی اقتصادی آزاد می‌شود. مثبت باشد، نتیجه روشن است: پروژه‌ای که سرمایه و ستاره دارد، بیشتر دیده می‌شود و هنرمند جوان، گروه شهرستانی با نمایش کم‌هزینه و اندیشه‌محور، به حاشیه رانده می‌شود. این همان نقطه‌ای است که عدالت فرهنگی قربانی اقتصادی آزاد می‌شود.

تئاتر بریده از مردم یعنی هیچ!

تئاتر ایرانی سابقه‌ای طولانی را در ارتباط با مردم دارد. تعزیه، نقالی، پرده‌خوانی و نمایش‌های آیینی، بخشی از حافظه فرهنگی این سرزمین‌اند. نمایش در ایران تاریخی، فقط یک سرگرمی برای طبقه مرفه نبوده؛ در بسیاری از دوره‌های شدن یک جریان عمومی مردم بوده است. در سال‌های پس از انقلاب و دفاع مقدس نیز، گروه‌های نمایشی از دل مردم برخاستند و به میان مردم رفتند.

امروز نیز نمونه‌هایی از تئاترهای میدانی نشان داده‌اند که می‌توان نمایش را از سالن‌های محدود خارج کرد و به میان جامعه برد. آثاری مانند «شب آفتابی»، «شبی در کهکشان‌ها»، «فضل شبداپی»، «خورشید از حلب طلوع می‌کند» و «قطعه‌هایی» و... تجربه‌هایی در همین مسیر بوده‌اند.

تئاتر ایران امروز این حقیقت مهم را یادآوری می‌کند که مردمی بودن الزاماً به معنای کم‌کیفیت بودن نیست! اتفاقاً هنر می‌تواند با زبان جذاب، تولید حرفه‌ای و فناوری‌های جدید، مخاطب میلیونی پیدا کند و در عین حال از مردم جدا نشود.

مسئله «آرش» نیست!

ما مشکل «سقف» این است که فروپاشی منزلت و جایگاه پدر و مادر خانواده در این فیلم به گونه‌ای به تصویر کشیده شده که انگار نویسنده و فیلمساز نیز آن را تأیید می‌کنند! شاید به همین دلیل است که در قسمتی از فیلم، زن خانواده حاضر‌است به‌خاطر پدر ماندن در مکانی به‌عنوان یک سقف بالای سر، نه‌تنها تحقیر را می‌پذیرد بلکه مردش را هم فقط برای ماندن در آنجا، خرد می‌کند. این درحالی است که صاحب آن خانه پیش‌تر پیشنهاد شرم‌آوری به او داده بود!

در کنار همه نقدهایی که به سیدنباه بدنه در این سالها وارد است، شاید در هیچ فیلمی از این قبیل آثار،این میزان از بی‌رحمی، نسبت به جایگاه پدر در خانواده نبوده باشد؛بدرت آنکه این حرمت‌شکنی نه خصمی می‌افزیند و نه کاندنسی‌ جذبی را بر پر سی دارد، در عوض، شخصیت پدری که مدام می‌خواهد «کار درست» انجام دهد، در جای جای داستان تحقیر می‌شود و توهین می‌شود؛گویی اخلاق‌مداری، خطای ناخودتنی اوست! تاسف بارتز اینکه درست در بزرگنمایی که می‌توانست نقطه تحول شخصیت‌های فیلم باشد، در چرخشی صد و هشتاد درجه‌ای، به‌جای آنکه پدر به قهرمان داستان تبدیل شود،به دلغی می‌مقدار تنزل پیدا می‌کند تا مثلاً دیگران تغییر کنند. راه‌حلی که این روزها،مروجان خوش ادای روانشناسی‌های زرد و غیر علمی به شدت آن را در اینستاگرام و دیگر پیام رسان‌ها تبلیغ و تیتبن می‌کنند!

درچنین موقعیتی،مخاطب بیش از آن‌که با شخصیت‌های همراه شده و احساس همدات پنداری نمایند،ناخوسته به یک تنفر می‌رسد؛آزار از وضعیت به شدت آزاردهنده‌ای که یک مرد نجیب را تا این حد به دلت می‌کشاند. هر چند در پایان شاهد بازگشت از خانواده به خانه هستیم؛ولی این بازگشت جایگاه پدر را با زانی نگرداند.

فیلم ملو از اسلوموشن‌هایی است که تکرارشان نه تنها حسی دراماتیک ایجاد نمی‌کند؛بلکه درنهایت این اثر را خسته‌کننده و کلیشه‌ای نموده است. اسلوموشن تصاویرهنگامی مؤثری است که با وزن دراماتیک ماجراها همراه باشند؛مؤثری که در بسیاری از لحظات فیلم،این حرکت‌های آهسته‌به‌جای افزون

در جهت ملو از اسلوموشن‌هایی است که تکرارشان